

روزنامه خاطرات غلامعلی خان

عزیز السلطان

(ملیجک ثانی)

۱۳۲۶ هجری قمری

سنه یک هزار و سیصد و بیست و شش هجری قمری



غلامعلی خان عزیز السلطان
ملیچک ثانی

سه شنبه غره محرم الحرام ۱۳۲۶

رفتم سفارت روس دیدن «پادیشکف». قدری آنجا نشسته برخاسته آمدم منزل ظلّ السلطان، خدمت حضرت والا شرفیاب شده، ظهر آمدم منزل. عصری سردار فیروز آمده قدری نشسته رفت.

چهارشنبه ۲ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

عصری رفتم منزل مجد الدوله، نبود. بعد آمدم منزل اعتماد الحرام، قدری نشسته رفتم امیریه خدمت آقا. مجدالدوله هم آنجا بود.

پنجشنبه ۳ شهر محرم الحرام سنه ۱۳۲۶

عصری رفتم تکیه دولت تعزیه. از در دیوانخانه رفتم طاقنمای مجدالدوله که متعلق به توپخانه است. شاهزاده عزالدوله، جلال الملک، احتشام الملک، آجودانباشی توپخانه، نیرالسلطان که پسر زن مجدالدوله است (و) یکی از پسرهای رکن الدوله مرحوم بودند. تعزیه حجةالوداع بود. بسیار بد خواندند.

جمعه ۴ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

امروز با مجدالدوله رفتیم طاقنمای ظفرالسلطنه وزیر جنگ. مجدالسلطنه (و) علیرضا خان گروسی آنجا بودند. حسن خان پیشخدمت شاه مسلم شده بود الحق بسیار بد خواند. آواز خوان غیر از تعزیه خوان است. صدایش خوب است ولی تعزیه را خوب نمی خواند.

سوار شده رفتم امیریه خدمت آقا. حضرت اقدس در اندرونی مرحوم منیرالسلطنه روضه خوانی مخصوص دارند که متعلق به خودشان (و) اندرون هایشان

است. امیر اعظم که حاکم رشت بود دیشب وارد شد.

شنبه ۵ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در خانه. در اطاق وزیر دربار نشسته، حاجب الدوله، میر آخور شاه (که) لقب سالاری دارد و علی اشرف خان (و) جمع دیگری بودند. وزیر خارجه وزیر جنگ (و) بعضی ها بودند. نهار را رفتم در طاقنمای مجدالدوله صرف کردیم. ظهیرالدوله (و) مؤیدالدوله هم آمدند طاقنمای مجدالدوله. شجاع السلطنه هم بود بعد رفتم طاقنمای ولیعهد. سلطان ملک میرزا حسام السلطنه و موثق الملک آنجا بودند. سید احمد خر شده بود.

یکشنبه ۶ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

سوار شده رفتم خانه امام جمعه روضه، خود امام جمعه نبود. خود امام رفته بودند مسجد سپهسالار که بعضی از اهل نظام (را که) قسم نخورده اند قسم بدهد. عصری هم رفتم امیریه به روضه خوانی، سردار کل، آجودان باشی، آصف السلطنه، برادرهای امیر نظام، آقای آقا شیخ عبدالنبی (و) پسرش شمس المعالی (و) یکی از پسرهای مرحوم رکن الدوله بودند.

دوشنبه ۷ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

نزدیک ظهر رفتم درخانه که در طاق نمای مجدالدوله صرف نهار کنم او هم نیامده بود. رفتم عکاس خانه، پیش حشمت الممالک قدری نان و چائی صرف کرده، به حضور اعلیحضرت شرفیاب شدم. عَلم شاه را هم امروز حرکت می دهند. حاجب الدوله و سایرین بودند. گارد من، موزیکان چی ها و غیره. باری رفتم تکیه، طاقنمای مجدالدوله.

دیشب اتفاق عجیبی افتاده است. دیشب را اعلیحضرت همایونی به رسم همیشه تشریف فرمای توی تکیه شده‌اند برای گردش (تا) بعد تعزیه بخوانند. مردم خیلی جمعیت کرده بودند. فراش و سرباز می‌خواستند ممانعت کنند، مردم دست به طپانچه کرده (بودند) برای فراش که آ‌هنوز هم استبداد دارید؟ بگذارید برویم تماشا. بعد فراش نتوانسته بود از مردم جلوگیری کند، ازدحام کرده بودند بعد از تشریف فرمائی شاه ریخته بودند توی تکیه، هشت نفر آدم زیر دست و پا می‌میرند. سه چهار نفر هم هنوز مشغول مداوا هستند. انشاءالله خوب خواهند شد. پسر نظام السلطنه که چندی بود ناخوش بود و قریب الموت بود و پهلویش دمل کرده بود امروز دکتر «اسکات» عملی یدی کرده است. امیدوارم انشاءالله خوب بشود بعد برخاستم آمدم منزل آقا سید عبدالله به روضه. مؤیدالدوله آنجا بودند. انجمن اصلاح آمده بودند آنجا و شکایت از مجلس داشتند که کاغذی به مجلس نوشته‌ایم برای عمل سرحدات و بلدیہ، جواب نداده‌اند. بعد یک سید برخاسته از نظام السلطنه شکایت کرده و بدگفت که وزیر مالیه بد است. در این بین ظفر السلطنه و مخبر السلطنه هم وارد شدند. مؤیدالدوله رفت، حضرات تاختند به ایشان، ولی از ظفر السلطنه قدری تعریف کردند که اگر به ما قول بدهد (که) عمل سرحدات منظم خواهد شد، پانصد تومان هم پول این انجمن برای عمل سرحدات حاضر کرده بودند. بعد سید جمال رفت منبر، قدری به همه فحش داد و یا الله گفت.

سه شنبه ۸ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

عصری رفتم منزل امام جمعه خوئی که یکی از وکلای آذربایجان است. آدم بدی نیست. خانه‌های مرحوم حشمت‌الدوله (را) که حالا سپهدار خریده است اجاره کرده است.

چهارشنبه ۹ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

صبح را تا عصر منزل بودم. عصری رفتم تکیه دولت در همان طاقنمای

مجدالدوله. تعزیه بازار شام بود. قدری نشستم بعد با مؤیدالدوله (و) معیر الممالک سوار شده رفتیم امیریه خدمت آقا. تا آخر روضه آنجا بودیم. دستجات سینه زن زیادی می آمدند انعام و خلعت می گرفتند می رفتند. نزدیک غروب سوار شده آمدم منزل برای چهل و یک منبر. امسال روضه خوانی بسیار کم است، جمعیت هم مثل سال های سابق نیست. سه چهارجا بیشتر من شمع روشن نکردم.

پنجشنبه ۱۰ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

عصری رفتم امیریه روضه، جمعیت زیادی بود. دستجات می آمدند، می رفتند. انعام و خلعت می گرفتند.

جمعه ۱۱ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

یک ساعت به غروب رفتم منزل حاجی آصف الدوله تا غروب آنجا بودم. بعد رفتم منزل ظفر السلطنه، آنجا کار داشتم.

شنبه ۱۲ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

سوار شده رفتم منزل احتشام السلطنه، نسقچی باشی که حالا لقب سالار محتشمی گرفته است آنجا بود. منوچهر میرزا و بشیرالملک با بعضی سید و آخوند فضول که اهل انجمن ها هستند آنجا بودند، امر و نهی مملکتی می کردند. باری برخاسته رفتم در خانه. شاه دندانش درد گرفته، اندرون تشریف داشتند. قدری در باغ گردش کرده آمدم توپخانه پیش مجدالدوله. ظهر شد آمدم منزل. عصری باز سوار شده رفتم منزل نظام السلطنه. مختار الدوله، سردار منصور، عماد الدوله آنجا بودند. باری خود نظام السلطنه اندرون بود. بعد آمد بیرون. پسر نظام السلطنه که چندی است ناخوش است، حکیم ها

عمل یدی کرده‌اند، تفصیلش را نوشته‌ام، بهتر شده بود، امروز مجدداً عمل یدی کرده‌اند گویا حالش خوب نباشد و خطر داشته باشد. نظام السلطنه که خوب نمی‌گفت گریه هم می‌کرد، ولی انشاءالله خداوند قادر متعال قادر است که شفا کرامت فرماید. قدری دلداری دادیم سوار شدیم آمدیم منزل.

یکشنبه ۱۳ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

امروز تمام روز منزل بودم. عصری رفتم منزل شاهزاده اکبر میرزا، جمعی آنجا بودند. بانک بازی می‌کردند. اعتصام السلطنه، معتمدالدوله، مقبل الدوله، محسن میرزا، جلال الملک، معین السلطان (و) سایر پسرهای ظلّ السلطان آنجا جمع بودند.

دوشنبه ۱۴ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

عصری موثق الدوله، امیر معظم، مقبل الدوله، اینجا آمدند، تا یک ساعت از شب گذشته اینجا بودند. بعد رفتند.

سه شنبه ۱۵ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

رفتم در خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. امروز آصف الدوله از وزارت داخله استعفا کرده است، بنا به قولی از مجلس رأی دادند که بایست معزول بشود. جهت هم ندارد. سفیر کبیر عثمانی شمس الدین بیگ که سال‌ها بود طهران اقامت داشت، امروز مرخصی گرفته رفت اسلامبول. گویا عوضش هم کس دیگری بیاید.

چهارشنبه ۱۶ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

عصری رفتم منزل نظام السلطنه، او را ملاقات کردم. یک حیاط تازه درست

کرده است، آنجا نشسته بود غروب برخاسته رفتم امیریه، خدمت آقا مشرف شدم.

پنجشنبه ۱۷ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

صبح رفتم در خانه، شرفیاب خاکپای مبارک شدم، مراجعت به منزل کردم. عصری هم رفتم منزل اعتصام السلطنه.

جمعه ۱۸ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

عصری رفتم منزل شاهزاده نیرالدوله، دیروز از اصفهان آمده است. امیر معظم، موثق الدوله، مجدالدوله، معین السلطان، آجودان حضور آنجا بودند.

شنبه ۱۹ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

عصری رفتم منزل نظام السلطنه، تا رسیدم دم در، دیدم کالسکه (و) درشکه زیادی ایستاده است، فهمیدم که بایست پسرش مرحوم شده باشد، وقتی که وارد شدم، دیدم همین طور است. ظفر السلطنه، مجدالدوله، وزیر دربار، سردار فیروز، سردار منصور غیره و غیره، تماماً جمع (اند)، بیچاره را دارند می شویند. نعش را برداشته بردیم مسجد آقا شیخ هادی مرحوم، امانت گذاردیم که فردا بردارند. باری از آنجا رفتیم منزل اعتصام السلطنه، خودش نبود، ولی حشمت و جمعی از اراذل بودند. بعد رفتم پیش تاج الدوله که چندی است اینجا آمده است منزل کرده است.

نظام السلطنه وزیر داخله شده است. صنیع الدوله وزیر مالیه، معتمدالملک وزیر علوم.

یکشنبه ۲۰ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

صبح رفتم خانه نظام السلطنه، ختم بود. تمام وزراء (و) شاهزادگان و امرا و کلا

(و) علما بودند.

ختم را آقای شعاع السلطنه برداشت بعد از نهار ظفر السلطنه، مجد الدوله، وزیر دربار، با سردارها بودند. موزیک سواره قزاق، ژاندارم و غیره بودند. قدری پیاده پشت سر نعش تا نزدیک دروازه رفتیم. بعد آمدم منزل، بعد امیر اعظم آمده او را دیدم.

دوشنبه ۲۱ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

به جایی نرفتم تمام روز را در منزل بودم.

سه شنبه ۲۲ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

سوار شدم رفتم در خانه، شرفیاب شدم، وزراء و سایرین بودند، وزیر دربار هم رفته بود نظام السلطنه را بیاورد. وزیر مختار آلمان که تازه آمده است. آمده شرفیاب شدم. بعد سوار شده رفتم جلالیه، پیش جلال الدوله. از آن وقتی که شاهزاده ظل السلطان طهران تشریف آورده اند. آمده اینجا منزل کرده است. بسیار خوب تمام را تعمیر کرده است. مخصوصاً سر در را. بیشتر هم خودش در همان سر در می نشیند، چشم انداز خوبی دارد. باری وقت نهار قدری از هر طرف صحبت کردیم. دوربین انداختیم. قدری تفنگ انداخته، من گلوله های خوب انداختم. عصری اکبر میرزا آمدند. بعد هم شاهزاده ظل السلطان تشریف آوردند. عصرها گویا هر روز تفرج می فرمایند. اسماعیل میرزا هم در رکاب مبارکشان تشریف آوردند.

در چند روز قبل یعنی سه روز پیش از این، دو نفر از اهالی قفقازیه، نزدیک سر در ظل السلطان، رفته بودند خانه یکی از اونا، بعد سر پول دادن دعوا و نزاعشان می شود. وقتی بوده است که پسر سید نصرالله قمی (که)، از اقوام سید علی قمی است، با یکی دیگر از آنجا عبور می کردند و از وضع هم خبری نداشته اند، وقتی به دم در خانه

می‌رسند با آنها ملاقات می‌کنند، زن‌ها، بنای داد و فریاد را می‌گذارند. سید با رفیقش می‌خواهند که آنها را تشر بزنند یا رفع داد و بیداد بکنند، که آن دو نفر با طپانچه هر دوی اینها را می‌کشند و خودشان فرار می‌کنند یکی را هم زخم‌دار می‌کنند، روز روشن یک درشکه را جلویش را می‌گیرند، می‌گویند اگر ما را به سفارت روس نرسانی تو را خواهیم کشت، می‌روند سفارت، بست می‌نشینند، الان هم آنجا هستند. مشغول مذاکره هستند. انجمن‌ها هم دو روز است این کار را اسباب صحبت خودشان کرده‌اند. دولت روس که سخت ایستاده است. مردم یکمرتبه می‌خواستند بریزند به سفارت (و) یکمرتبه مملکت را تسلیم دولت روس بکنند!

چهارشنبه ۲۳ محرم الحرام ۱۳۲۶

صبح، دیر رفتم در خانه. همه بودند. رفتم بالاخانه‌های رئیس الوزراء وزیر. جنگ، وزیر مالیه، وزیر دربار، وزیر تجارت، وزیر عدلیه، علی رضا خان، جمعی آنجا بودند. قدری نشسته تماشا کرده، بر تعجباتم افزود! آمدم منزل. عصری آمدم بیرون، بعد رفتم منزل موثق الدوله، بعد هم وزیر اکرم که حالا نمیدانم لقبش چیست؟ آمد.

پنجشنبه ۲۴ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

به عزم رفتن امیریه که صرف نهار را هم آنجا بکنیم خدمت خاصه خانم، با اندرون رفتیم. باری اندرون از من زودتر رفتند. وقتی که رسیدم دیدم کالسکه حضرت آقا حاضر است. گفتند حضرت آقا می‌خواهند تشریف ببرند شمیران، قدری نگذشت آقا بیرون آمدند، این بنده حقیر را با خودشان بردند. از رفتن (به) اندرون (و) خدمت خاصه خانم رسیدن (و) صرف نهار بسیار خوب (و) آتش رشته محروم ماندم. باری با آقا و شاهزاده جون توی کالسکه نشسته، از هر طرف صحبت می‌کردیم. نزدیک قصر

قاجار که رسیدیم اسب سوار شده در خیابان یرتمه می‌راندیم. نزدیک قزاقخانه تاخت کرده دو تیر برای کلاغ انداختم، نخورد. همین طور در رکاب آقا صحبت کنان می‌رفتیم تا کامرانیه. سه و نیم به غروب آنجا رسیده صرف نهار کردیم. بعد از نهار آقا و من سوار شده راندیم برای منظره. در آن دورو حوالی هم من گردش کردم که بلکه کبک پیدا کنم، چیزی پیدا نشد. بعد مراجعت به کامرانیه کردیم. ریش سفیدها و اهل حصار بوعلی آمدند که ما می‌خواهیم تکیه حصار بوعلی را تعمیر کنیم. تیر و پول، می‌خواهیم، بیست عدد تیر و قدری پول گرفته رفتند. بعد اهل جماران آمدند، تماماً، که ما می‌خواهیم تکیه‌مان را سرش را آهن کنیم، صد تومان خرج دارد. آقا هم متقبل شدند که انشاءالله خرجش را مرحمت بفرمایند. انشاءالله سید الشهداء عوض خواهد داد. دیگر زنهای حصار بوعلی و جماران آمدند جلو، پول گرفتند. وقتی که می‌آمدیم. دم ضرابخانه که رسیدیم، دیدم که ضرابخانه تازه که مرحوم حکیم الملک ساخته است دود می‌کند و مشغول کار کردن است. با حضرت اقدس رفتیم تماشا، خیلی مختصر است مشغول سکه زدن بودند، دو سه تومان پول نو خریدم، من عوض دو اشرفی یک اشرفی دادم، عصری آدم آمد کامرانیه، یک اشرفی دیگر دادم. خیلی اسباب خجالت من شد.

جمعه ۲۵ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

سه ساعت به غروب خواب و بیدار بودم که یکمرتبه صدای توپ به گوشم رسید. تا خواستم بلند بشوم. یک تیر دیگر به گوشم خورده، چون هیچ منتظر نبودم، از خواب برخاستم. یکی را صدا بکنم که دیدم صدای تفنگ زیادی از طرف خانه‌های ظل السلطان بلند شده، مضطربانه برخاسته بیرون دویدم. آدم‌ها را فرستادم که ببیند چه خبر است؟ خبر آوردند (و) گفتند، برای اعلیحضرت همایونی، وقت سوار شدن توپ انداختند. من گفتم دروغ است، هیچ وقت بی جهت توپ و تفنگ نمی‌اندازند. دو مرتبه

آدم آمد (و) گفت برای شاه، دینامیت انداخته‌اند و تفنگ خالی کرده‌اند که رنگ از صورت من پرید. یک آدم دیگر آمد، گفت الحمدلله اعلیحضرت همایونی سلامت هستند ولی چندین نفر آدم کشته شده. باری درشکه چی هم نبود. فرستادم آوردندش سوار شده رفتم در خانه ببینم چه خبر است. حاجی امین الخاقان هم تشریف آوردند، آقا میرزا اقا خان هم آمدند، قدری صحبت کرده، مات و متحیر به هم نگاه می‌کردیم که دیگر روزگار چه بازی زیر سردارد. شکر بی پایان به درگاه حضرت احدیت کردیم که الحمدلله به خیر گذشته است (و) وجود مبارک بندگان اعلیحضرت همایونی را خداوند قادر محفوظ فرموده است در ظل رافت خودش.

رفتم در خانه. تا کالسکه چی آمده کالسکه حاضر کرد، قدری دیر شده بود. وقتی که رفتم تمام وزراء (و) امرا (و) اعیان (و) شاهزادگان بودند. شعاع السلطنه، سالار الدوله، عضد السلطان، رکن السلطنه، عضد الملک، نظام السلطنه و و هر کس را بخواهید بودند. شاه فرمودند که بنشینید مشورت بکنید این که وضع نیست. باری آنها رفتند در اطاق دربار که مشغول مشورت باشند. تفصیل از این قرار است که می‌نویسم: اعلیحضرت همایونی امروز عصری به عزم چند شبه، دوشان تپه و فرح آباد حرکت می‌فرمایند، سوار کالسکه می‌شوند، اجزاء تماماً ملتزم رکاب بودند، اتومبیل هم بود، ولی شاه سوار نبوده است، سوار کالسکه اسبی بودند، اتومبیل جلوتر بوده است، وقتی که نزدیک خانه شاهزاده ظل السلطان می‌شوند، نزدیک سه راه بربری‌ها، یک نفر از پهلوی فرآش‌ها بیرون می‌آید، یک دینامیت لای دستمال گذارده بوده است، همچو گمان می‌کند که شاه در اتومبیل است، می‌اندازد زیر اتومبیل در می‌رود، یکی دو نفر را زخمی می‌کند، اتومبیل را هم پاره می‌کند، یکی دیگر، یک دینامیت دیگر برای کالسکه شاه می‌اندازد آن هم در می‌رود. ولی هنوز معلوم نیست که مرتکب کیست. بعد شاه را در یک خانه در همان نزدیکی‌ها می‌برند، سوار (ها) (و) غلام‌ها هم چند تیری شلیک

می‌کنند، بعد هم شاه را پیاده می‌آورند تا اندرون، از آنجا تشریف فرمای دیوان خانه می‌شوند. آنچه را امروز شنیدم از این قرار بوده است تا انشاءالله فردا صبح معلوم بشود، شرحش را مفصلاً بنویسم.

غروب از در خانه رفتم امیرتہ خدمت حضرت اقدس رسیدم، تا دو ساعت از شب آنجا بودم. سردار افخم هم آنجا بود. بعد برخاسته آمدم منزل. معلوم می‌شود که آن دو تیر توپ اولی که صدا کرده بود (و) می‌گفتند توپ است همین دینامیت‌ها بوده است، خیلی اتفاق بزرگی بود ولی الحمدلله به خیر گذشت.

«گرنگه‌دار من آن است که من می‌دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد.» معلوم نشده است که آن اشخاص را گرفته‌اند یا خیر؟ معلوم نشده کی‌ها بوده‌اند؟

شنبه ۲۶ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

توی اطاق نشسته بودم، چائی صرف می‌کردم که یک صدا بلند شد مثل توپ. باز اسباب خیال شد (که) مبدا خدای نکرده باز دینامیتی انداخته باشند. آدم فرستادم خبر بیاورند. باری رخت پوشیده رفتم بیرون. خبر آوردند که پشت خانه وزیر مخصوص قدری خاک‌روبه بوده است، باغبان‌های وزیر مخصوص صبح رفته بوده‌اند که خاک‌روبه‌ها را بردارند، گویا کار هر روزشان بوده است. که یک مرتبه یک بمب آن زیر بوده است می‌ترکد، هر دوی آن بیچاره‌ها را می‌کشد. معلوم می‌شود سر بیل می‌خورد به دینامیت‌ها می‌ترکد هر دوی باغبان‌ها تکه‌تکه می‌شوند. خدا بهتر می‌داند (که) دیروز یا دیشب که از ترس فرار کرده بودند، آنجا قایم کرده بودند، و این دو نفر بیچاره بایست کشته بشوند. باری سوار شده رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. شاهزادگان، وزراء، امراء، اعیان، اشراف، هر کس را می‌خواستید در خانه بود. ظل‌السلطان، شعاع‌السلطنه، عضدالسلطان، امام جمعه، ظهیرالاسلام، آمده رفتند، بعضی از سفر با لباس رسمی آمده

شرفیاب شدند، بعد رفتیم منزل معزالدوله. بعد از صرف نهار با موثق الدوله تخته بازی کردیم، دو تومان پولش را بردم. عصری مجدداً رفتیم در خانه، شاه اندرون بودند. وزراء و بعضی سردارها و شاهزادگان بودند. بعضی ها رفته بودند، عضدالملک هم بود بعد رفت. صبح بعضی از وکلا هم اجماعاً آمده و شرفیاب شدند. تفصیل دیروز هم تقریباً همان طور است که نوشته ام. آن ها قدرها تفاوتی ندارد.

یکشنبه ۲۷ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

رفتم در خانه، شاه هنوز بیرون تشریف نیاورده بودند. در اطاق برلیان نشسته بودند، مشیرالسلطنه، مدیرالدوله، صدرالسلطنه، سردار ناصر، صدق السلطنه، رحیم خان چربیانلو، مختارالدوله و غیره بودند. بعد شاه تشریف آوردند. رفتیم شرفیاب شدیم. آقای سید عبدالله مجتهد، صدرالعلماء، آقا سید حسین قمی، پسر ملا محمد تقی کاشی آمده شرفیاب شدند، بعد رفتند.

وزیر مختار روس آمد، من هم آمده قدری با وزیر دربار (و) مجدالدوله (و) امیر جنگ (و) ناظم السلطنه، معین الدوله نشسته صحبت کردیم. دیشب و امشب شهر چراغ باران است، تمام انجمن ها مجلس، سر در بعضی خانه ها، پستخانه، در خانه ظل السلطان چراغ باران است.

دوشنبه ۲۸ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

عصری رفتم منزل نظام السلطنه، آقا سید عبدالله آنجا بود. نوّه نظام السلطنه (که) از همین پسرش است که چند روز قبل مرحوم شده بود، آنجا دیدمش. بد پسری نیست. به سن چهار ساله است. از آنجا رفتم امیریه خدمت حضرت اقدس، اندرون تشریف داشتند. ساعت سه از شب مراجعت به منزل کردم. موثق الدوله، آجودان حضور (و)

احتشام الدوله هم آمده بودند، من نبودم.

سه شنبه ۲۹ محرم الحرام ۱۳۲۶

رفتم در خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. وزیر مختار آمریکا آمده شرفیاب شد.

مؤمن الملک پسر مرحوم مشیرالدوله، چند روز پیش وزیر گمرک و تجارت شده است. متخیم الدوله، وزیر مختار دولت روس شده است.^۱ باری وزراء، امراء، اعیان و سردارها و و و تماماً بودند. بعد موثق الدوله (و) آجودان حضور آمدند مدتی نشسته تخته بازی کردیم.

چهارشنبه غره شهر صفر المظفر ۱۳۲۶

رفتم حضرت عبدالعظیم، مشرف شده، زیارت آستان مبارک را کرده، خلوت هم بود، به جز انتظام الدوله، سهام الدوله فتح السلطان کشیک چی باشی شاه که معزول شده است کسی نبود. زیارت کرده فوراً مراجعت کردم. وقتی که رفتم حضرت عبدالعظیم طوری سرد بود که زبان انسان بند می آمد.

پنجشنبه ۲ شهر صفر المظفر ۱۳۲۶

سوار اسب شده رفتم در خانه. اول رفتم اطاق نظام السلطنه، وزیر دربار انتظام الدوله، صندوق دار شاه بودند، بعد رفته به خاکپای مبارک مشرف شده وزراء و غیره بودند.

۱. منظور این است که متخیم الدوله وزیر مختار ایران در روسیه شده است.

جمعه ۳ شهر صفر المظفر ۱۳۲۶

هوا هنوز سرد است تا عصری اندرون بودم. عصری قدری رفتم بیرون.

شنبه ۴ شهر صفر المظفر ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در خانه. خبر تازه نبود جز این که: در شیراز قوام الملک را کشته‌اند. خیلی اهمیت دارد ولی هنوز معلوم نیست چه جور و چه شکل. تازه قریب یک ماه و نیم است که رفته است. باری قدری در حیاط گلستان راه رفتم. ظل السلطان هم در خانه بودند. بعد با جلال الدوله سوار شده رفتیم به پارکش. هرمز میرزا و اعتصام السلطنه آنجا بودند. صرف نهار خیلی خوبی سر میز کردیم.

یکشنبه ۵ شهر صفر المظفر ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در خانه. اول رفتم پیش نظام السلطنه جمعیت زیادی از هر قبیله بود. بعد رفتم شرفیاب شدم، مراجعت به منزل کردم.

دوشنبه ۶ شهر صفر المظفر ۱۳۲۶

سوار شده رفتم خانه آقا سید عبدالله مجتهد. خیلی به زحمت از کوچه‌ها عبور کردم. شتر و الاغ زیادی به کالسکه برخورد. اذن و رود خواسته گفتند صبر کنید بعد قدری در حیاط راه رفته، احضار فرمودند. رفتم خدمت آقا رسیدم. در همان بالا خانه‌های خارج و داخل. باری قدری که نشسته صحبت کردیم. مستشار الدوله وکیل آذربایجان با آقای تقی زاده آمدند. من آمدم اطاق دیگر با پسر آقا صحبت کرده، برخاسته آمدم منزل احتشام السلطنه. آنجا جمعی بودند از وکلا (و) آقای مستوفی الممالک (و) آقای مجد الملک (که) تازه وکیل شده‌اند، ممتاز الدوله وکیل

شده است. اینها امروز چند نفری می‌روند حضور شاه، چون که: پریروز دستخط سختی در باب آن مرتکبین که برای شاه بمب انداخته بودند، نوشته‌اند که شرحش خیلی مفصل است. حاصلش این است که اگر اقدامی از طرف مجلس نشود و مسامحه بشود، من خودم اقدامات لازمه را خواهم کرد. اینجا امروز گویا جواب فرمایش شاه را آورده‌اند. اجماعاً رفتند در خانه. من هم رفتم اطاق امیر جنگ. موثق الدوله، آجودان حضور، سردار ناصر، جلال السلطنه، آنجا بودند. قدری صحبت کرده رفتیم حضور شاه، شرفیاب شدم. وکلا هم رفتند شرفیاب شدند.

از اخبار تازه: پریشب یک نفر آدم جوانی رفته بود نزدیک باغ امین الدوله قاپ بازی. شکم آن بیچاره را پاره کردند. یکی از اقوام او که صحیحاً نمی‌دانم چه چیزش بوده، تا این خبر را می‌شنود، فوری سکنه می‌کند. در واقع هر دو مقتول هستند. قاتل و مرتکب معلوم نیست. عجب روزگاری است: خداوند خودش اصلاح بکند و ما را خودش حفظ بفرماید به حق خمسۀ طیبه، انشاءالله.

سه شنبه ۷ شهر صفر المظفر ۱۳۲۶

صبح برخاسته، شکر نعمت خالق مهربان را به جای آورده، آمدم بیرون. نوکرها تماماً بودند. شاهزاده امان الله میرزا که به تازگی جزء وکلا شده‌اند، از جانب شاهزادگان تشریف آورده بودند. شاهزاده به خودشان تغییر لباس داده‌اند؛ یعنی می‌توان گفت در ظرف شش ماه این دفعه سَوم است که سه جور لباس تغییر داده‌اند و اول که لباس همیشه خودشان که قَزَاقی بود، بعد که این کلنل از روسیه آمد، ایشان را به بازی نگرفت. چندی جزء قزاق‌خانه بودند، ملبس به لباس قَزَاقی ولی بی‌کار مثل بنده! بعد که وزارت جنگ مستوفی‌الممالک شد، ایشان از لباس قَزَاقی بیرون آمده، لباس نظامی اتریشی پوشیدند، آن هم طولی نکشید، حالا لباس اجل... را دارا هستند، بیشتر عبا می‌پوشند، امان الله

میرزا آدم بدی نیست، (شخصی) بسیار زیرک خوبی است. لباس نظام به او بهتر می آید. نان را بایست به نرخ روز خورد.

صرف نهار کرده، عصری دو ساعت به غروب مانده رفتم در خانه، پیش نظام السلطنه. او هم دیوانخانه بود، با سایر وزراء یعنی در تلگرافخانه، تلگرافخانه را از عمارت شمس العماره آورده اند در زیر عمارت ایض. خلاصه وزراء رفته بودند، خود نظام السلطنه، وزیر دربار (و) منشی هایش مشغول کار بودند. از قرار مذکور (بعد) از کشته شدن قوام الملک در شیراز، آنجا بهم خورده. گویا به پسرهای قوام هم تفنگ انداخته اند یکی از مجتهدهای بزرگ آنجا را کشته اند و خیلی مغشوش شده است خیلی سخت است، اجمالاً این را نوشتم. صحت وقایع را انشاءالله پس فردا خواهم نوشت.

چهارشنبه ۸ شهر صفر المظفر ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در خانه. در قوی باغ به خاکپای مبارک مشرف شدم. از اخبار تازه این که: دیشب سالا الدوله را در عشرت آباد گرفته، همان جادورش را دارند. در واقع حبس است. جهت معلوم نیست. روایت مختلف است. بعضی ها می گویند که می خواست فرار بکند. اسب هایش را گشت می داده است. بعضی ها می گویند که آن بمب پاگیر او شده است جهت صحیح معلوم نیست. انشاءالله که معلوم شده خواهم نوشت گویا هم به بیرندش به جایی. باری شیراز خیلی مغشوش است، لرستان و عربستان. هم یزد، هم کرمانشاهان هم.... باری بانو آب سوار شده آمدن منزل. موثق الدوله، امیراعظم، عدل الدوله، آجودان حضور و مشکوة الدوله، آنجا بودند. قدری مشغول بازی «ورنوشکا» شدیم. نظام السلطنه و سایر وزراء در تلگرافخانه مشغول مخابره بودند.

پنجشنبه ۹ شهر صفر المظفر ۱۳۲۶

رفتم در خانه، به خاکپای مبارک در توی حیاط مشرف شدم. اعیان، وزراء، مشیرالسلطنه، امیر نظام، وزرای مسئول و غیره و غیره ... بوده‌اند اخبار تازه این است که: شلوغی فارس از حد گذشته است. پسر قوام هم پایش گلوله خورده است. مجتهد لار شیراز هم کشته شده است. سالار الدوله تقصیرش این نبوده است که شهرت پیدا کرده بود که بمب کار اوست، گویا باز خیال فرار به سرش افتاده بوده است، پولی هم به دست آورده بوده است، ارسال و مرسول هم به آنجا کرده بوده است، می‌خواسته فرار کند، فهمیده بودند. حکم به توقیفش شده است.

از آنجا آمدم خانه سالار محتشم که نسقچی باشی باشد، از همشیره دیدن کرده آمدم منزل.

جمعه ۱۰ شهر صفر المظفر ۱۳۲۶

صبح بعد از شکر خداوند قادر متعال آمدم بیرون. مدیر خودمان آمده بودند. این آقای بزرگوار پاک جمهوری طلب شده‌اند و زیر همه چیز می‌زند. عصری رفتم منزل سردار منصور، از آنجا رفتم امیریه خدمت حضرت اقدس والا.

شنبه ۱۱ شهر صفر المظفر ۱۳۲۶

صبح رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم، همه کس بودند. از اخبار تازه اینکه: ورامین مدتی است مغشوش است، حرفشان هم معلوم نیست، گویا حاکم نمی‌خواهند. امروز سوار قزاق با دو آزاده توپ به سرداری غلامحسین خان میر پنج مأمور شده، رفتند ورامین. آنجا هم در امامزاده جعفر سنگر بسته‌اند، به قدر پانصد نفر تفنگچی دارند، ده هزار نفر هم جمع شده می‌گویند که ما مالیات خودمان را می‌دهیم ولی حاکم نمی‌خواهیم. عمل ورامین خالی از اهمیت نیست.

یکشنبه ۱۲ شهر صفر المظفر ۱۳۲۶

تا عصری تمامش را در اندرون بودم. سر خودم را مشغول می‌داشتم. طرف عصر رفتم خانه علاءالدوله. معین السلطان، مقبل الدوله، مفاخر السلطنه، امان‌الله میرزا آنجا بودند.

دوشنبه ۱۳ شهر صفر المظفر ۱۳۲۶

بنا بود با مشکوةالدوله برویم افسریه پیش مؤیدالدوله، چون امروز سیزده است، می‌خواهیم برویم آنجا سیزده بدر. صبح زود مشکوةالدوله آمد، قدری با شاهزاده صحبت کردیم. بعد سوار شده راندم تا افسریه. یک چادر کوچکی دم حوض زده بودند. پسر مهم الملک که سهم السلطان است، آن هم آمده بود.

از اخبار تازه: سرکار تاج السلطنه که مدتی است از شجاع السلطنه طلاق گرفته است، این چند روزه عیال قوللر آقاسی باشی که حالا امیر بهادر است شده است. انشاءالله مبارک است.

سه شنبه ۱۴ شهر صفر المظفر ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در خانه. شاه بیرون نیامدند. مردم متفرق شدند. عصری رفتم منزل شاهزاده موثق الدوله.

چهارشنبه ۱۵ شهر صفر المظفر ۱۳۲۶

سوار شده رفتم منزل نظام السلطنه، جمعی آنجا بودند. سردار ناصر، سردار فیروز، (و) منشی‌هایش تماماً بودند. بعد ظفر السلطنه (و) مؤید السلطنه (که) وزیر عدلیه است آمدند. معلوم می‌شود امروز در منزل نظام السلطنه مجلسی منعقد است از وزرای مسئول، حجج اسلام (و) بعضی از وکلا برای امر مهمی که بعد معلوم خواهد شد. غروب